بررسی تاریخ، فرهنگ و تمدن سرزمین ماوراءالنهر در خراسان بزرگ

اسماعیل یوسفی[۱]، عبدالله مسلسل[۲]، امیر رحمانی[۳]، محسن قربانخانی[۴]

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۵
تاریخ پذیرش:۹۲/۷/۱۸

چکیده

تمدن راه مشـــترک زندگی، اندیشه و کنش انسان و دربر گیرنده ســازگاری کلی با نیازهای اقتصادی یا محیط جغرافیایی پیرامون و سازمان مشترکی برای فرو نشاندن نیازهای اجتماعی و سیاسی محیط پیرامون و مجموعه مشترکی از اندیشـــه‌ها و دستاوردها اســت، لذا آگاهی از فرهنگ و تمدن به‌جهت شناخت هویت و نقطه‌ی آغازین دگرگونیهای اجتماعـــی ـ تاریخی ضروری به‌نظر می‌رســد. از آنجاییکه هدف از پژوهش حاضر، شناخت و بررسی تاریخ، فرهنگ و تمدن سرزمین ماوراءالنهر به‌عنوان یکی از مناطق مهم و تأثیرگذار سیاســی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و غیره بر خراســان بزرگ و سایر شـــهرهای منطقه میباشد، روش پژوهش منطبق بر روش توصیفی- تحلیلی و به‌صورت مطالعهی اســنادی و کتابخانهای است. در این راستا از مقالات، کتب، پژوهشها و طرحهای مســتند داخلی و خارجی مرتبط با موضوع در جهت دستیابی به هدف پژوهش استفاده شده است. شـــواهد تاریخی نشـــان میدهد که ماوراءالنهر بهصورت منطقهای حائل میان شهرهای آباد و پررونق و پرجمعیت مشرق ایران و دشـــتهای لم یزرع و خشک اقوام صحرا نورد و چادرنشین آســیای مرکزی از یک طرف و تمدن قدیمی و ریشـــه دار چین از طرف دیگر بوده است. یافته های پژوهش بیانگر آن است که در طی هزار سال، زبان مردم خراســان و ماوراءالنهر به‌عنوان زبان علم و ادب، زبان رسمی و اداری حوزهی گســترده‌ای را فرا گرفته و به رغم فشارها و محدودیت های گوناگون نظیر جنگهای ویرانگر و مهاجرتهای ناشـــی از آن، گرایش به معارف قرآنی و عشق و علاقه به فرهنگ اسلامی و نشر علوم و معارف اسلامی، فزونی و مورد استقبال علمای شهرهای خراسان بزرگ، بهخصوص ماوراءالنهر بودهاست، از طرفی نفوذ عناصر ترک به داخل شهرهای ایران، مرزهای سیاسی و جغرافیایی شرق ایران را سست و ناپایدار نمود، بهطوریکه در دورهی فرمانروایی غزنویان نخستین سدشکنی و نفوذ ترک در خراسان ظاهر شد.

واژگان کلیدی:

ماوراءالنهر، خراسان بزرگ، تاریخ، تمدن، فرهنگ.

---

۱. دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه اصفهان
:نویسنده مسئول:کارشناس ارشد برنامه ریزی شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان ایمیل .۲
a.mosalsal@gmail.com
۳. مدرس گروه شهرسازی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان
۴. کارشناس شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان

مقدمه

فرهنگ و تمدن هر جامعه‌ای «هویت» یک جامعه است. این پدیده، منشأ عمده دگرگونی‌های اجتماع بشری بوده و تمام جهت گیری‌ها و کارکردهای گوناگون انسانی از آن سرچشمه می‌گیرد، از این‌رو آگاهی از فرهنگ به جهت شناخت هویت و نقطه آغازین دگرگونیهای اجتماعی- تاریخی یک ضرورت است(ورجاوند، ۱۳۵۷: ص ۲۰). آشنایی هر ملتی با فرهنگ، تمدن و تاریخ و درس گیری از نقاط ضعف و قوت آن، آغازی برای بازشناسی دوباره هویت آن جامعه و یکی از بزرگترین و مهمترین عوامل دگرگونیهای اجتماعی- دینی، پیشرفت و حرکت به شمار می‌آید. بدون درک این که «چه بوده ایم» نمی‌توانیم به این که «کجا قرار داریم» و سرانجام «چه باید باشیم» دست یابیم. فرهنگ و تمدن اسلامی فصل تازه و درخشانی در تاریخ زندگی بشر گشود و با پیام آگاهی، آزادی و عدالت، راهی فراروی ملت‌ها نهاد که بزودی توانست تا دوردست‌ترین نقاط خراسان، ماوراء النهر و سند در خاوران و از آن سوی، تا کرانه‌های آبهای اطلس در باختران را درنوردد و با فرهنگی انسان ساز و تعالی‌بخش، تمدنی عظیم را با بهره‌گیری از دستاوردهای دنیای متمدن آن روز و تکمیل آنها، بنیان نهد و چراغ دانش و معرفت را در جهان برافروزد(استیون لوکاس، ۱۳۷۸: ص۲). از این میان خراسان بزرگ، مرکز خیزشی عظیم در نشاط علمی و معارف دینی گشت. از شهرهایی چون مرو، نیشابور، بلخ، هرات، سمرقند، بخارا و دیگر شهرهای تاریخی خراسان بزرگ، در زمینهی دین و علم، آثاری پدید آمد که سیمای زندگی دینی و دنیوی مسلمانان را دگرگون ساخت(رحمانی و قربانخانی، ۱۳۹۱). اغلب جغرافی نویسان مسلمانان که آثار خود را تا نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری نوشته اند ماوراءالنهر را جزء خراسان بزرگ به شمار آورده اند. ابن رسته اصفهانی جغرافیدان مسلمان که اثر خود را در سال ۲۹۰ قمری به اتمام رسانیده نیز شهر مهم ماوراءالنهر را جزء ایالت خراسان ذکر کرده و تمام آن ها را در اقلیم چهارم قرار داده است(ابن رسته، ۱۳۶۵، صص ۱۱۲-۹۰).

شواهد تاریخی بیانگر آن است که سرزمین خراسان در طول تاریخ، هیچ گاه دارای مرز ثابت جغرافیایی نبوده و تحت تاثیر عوامل مختلف، محدوده‌اش همواره کاهش یا گسترش یافته‌است. به طور سنتی سرزمین‌های شرق کویر نمک را خراسان خوانده‌اند لیکن حدود شرقیِ آن در طول تاریخ دستخوش تغییر بوده است. معمولاً گفته می‌شود که خراسان از شرق به ترکستان و هندوستان محدود بوده‌است. خراسان را از شمال محدود به ماوراءالنهر می‌دانند لیکن گاه ماوراءالنهر هم بخشی از خراسان به حساب آمده‌است»(فراهانی، ۱۳۱۴: ص۸۸). احمد بن واضح یعقوبی (متوفی ۲۷۹ قمری) در بخش اول کتاب «البدان» وقتی شهرهای مشرق زمین را توصیف می کند آخرین بخش مشرق را خراسان قرار داده و شهرهای بخارا، سمرقند، فرغانه، تاشکند، چاچ، سغد و ختل و سایر شهرهای ماوراءالنهر را پیوسته به خراسان دانسته است(یعقوبی، ۱۳۷۱، ص۵۸).

آگاهی از تاریخ، فرهنگ و تمدن به جهت شناخت هویت و نقطه آغازین دگرگونیهای اجتماعی ـ تاریخی ضروری به نظر می‌رسد. از آنجایی که هدف از پژوهش حاضر شناخت و بررسی تاریخ، فرهنگ و تمدن ماوراءالنهر به‌عنوان یکی از شهرهای خراسان بزرگ می باشد، روش پژوهش منطبق بر روش توصیفی- تحلیلی و بهصورت مطالعهی اسنادی و کتابخانهای است. در این راستا از مقالات، کتب، پژوهشها و طرح های مستند داخلی و خارجی مرتبط با موضوع در جهت دستیابی به هدف پژوهش استفاده شده است.

۲- مبانی نظری تحقیق

تمدن راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان و دربر گیرنده سازگاری کلی با نیازهای اقتصادی یا محیط جغرافیایی پیرامون و سازمان مشترکی برای فرو نشاندن نیازهای اجتماعی و سیاسی محیط پیرامون و مجموعه مشترکی از اندیشه‌ها و دستاوردها است، به عبارتی تمدن صورت و تجسم عینی فرهنگ است، همانطور که فرهنگ ظهور و بسط تفکر می باشد. بعد از اسلام آوردن بسیاری از اقوام غیرعرب و در آمیختن آنها با عربها قوم تازه‌ای به وجود آمد که قرآن کتاب اصلی آنان بود و به ناچار همه عربی می‌آموختند. در نتیجه جهان اسلام آمیزه‌ای از اقوام گوناگون بود که قرآن و زبان عربی عامل یگانگی آنها بود که به این تمدن، تمدن اسلامی می گفتند(استیون لوکاس، ۱۳۷۸: ص۴). تمدن عمدتاً از زمانی پدید آمد که انسان از مرحله زندگی بدویِ را ترک گفت و شهرنشینی را آغاز کرد، اما تمدن صرفاً شهرنشینی نیست. در واقع میان شهر و تمدن رابطه خرد و کل برقرار است. از آن هنگام که آدمی به رشد و تعالی روی آورد، هم به نیازهای حیات جسمانی و هم به احتیاجات معنوی خویش توجه کرد، از این رو کوشید تا به هر دو نیاز جدی پاسخ داده و آنها را اقناع کند. حاصل این کوشش دستاوردها و اندوخته‌های مادی و معنوی بود که

تمدن را بوجود آورد. در مورد عواملـــی که تمدن را بوجود آورد، دیدگاه‌های مختلفی وجـــود دارد، اما چند نمونه آن بارزتر اســـت مانند: عامل انســـانی که یکی از مهمترین عوامل است زیرا انسان با فطرت، غریزه‌ها و عقل حیرت انگیز خویش در ایجاد تمـــدن نقش محوری را ایفا کرده و بدون او عوامل مادی و معنـــوی دیگر بی موضوع و بدون فاعل خواهند بود(بلعمی، ۱۳۷۳: ص۴۶۶). انســـان پس از ارتباط با محیط بیرونی و کســـب تجارت و اکتسابهای گوناگون اولیه در پرتو اســـتعدادهای فطری در مســـائل مختلف دست به آفرینش زده و دســـتاوردهایی گوناگون عرضه کـــرده که تمـــدن را بوجـــود آورد. از دیگر عوامل پیدایش تمـــدن عامل مـــادی و طبیعی اســـت، زیرا اگر سرزمینی حالت کسالت و بیحالی داشـــته باشد، حتی اگر از عامل انسانی فعالی برخوردار باشد، باز نمی‌توان انتظار ظهور تمدن در آن ســـرزمین را داشت، زیرا تمام نیروها بر رفع گرسنگی متمرکز می‌شود و فرصتی باقی نمی‌گذارد تا انسان به مســـائل ضروری‌تر و بنیادی‌تر بپردازد که در این مورد شرایط جغرافیایی نقش مهمی دارد. به هر حال انســـان با آســـایش خاطر از مایحتاج اولیه زندگی به فکر ایجاد علم، فلســـفه، ادبیات و هنر و غیره می‌افتد و در این صورت تمدن بوجود می‌آید(کاشفی، ۱۳۸۹: ص۴۵).

بهترین و بارزترین نمود تمدن در مکانهایی بوده است که این شرایط را داشـــته‌اند و این شرایط در کنار رودها فراهم بوده اســـت. رودخانه‌های بزرگ شیر کشـــاورزی و مایه حیات زندگی بشر بوده است. نیل، فرات، دجله و رودهای بزرگ در چین و هند نمونه‌هایی از آن اســـت که نخستین جامعه‌های ســـازمان یافته در کناره‌ی آن بنیاد نهاده شد. در مجموع آنچه باید فراهم شـــود تا ارکان تمدن بر روی آن قرار گیرد، در حقیقت بســـتری از آرامش و امنیت است یعنی امکان کاهش اضطراب‌ها و دل‌مشـــغولی‌ها. البته به باور بســـیاری از جمله ابن خلدون، هر تمدن در مســـیر شـــکل‌گیری خود نیاز به نوعی غرور و همبســـتگی ملی دارد که ابن خلـــدون از آن به عنوان عصبیـــت یاد کرده اســـت(بلعمی، ۱۳۷۳: ص۴۶۶). این مفهوم در واقع روح اصلی هر تمدن اســـت. عاملی که انگیزه‌ی لازم را فراهم می‌آورد و تعاون و همکاری گروهی مشخص و هدفمند را شکل می‌دهد، بنابراین اصل همکاری و تعاون باید مورد مقبول عامه واقع شـــود تا گروهی هم نظر بر اساس آن و با تکیه بر اخلاقیات(که یکـــی از دلایل مهم ایجاد تمدن است) بتوانند شالوده‌ی تمدن را پی‌ریزی کنند. اخلاقیات از این جهت اهمیت دارند که باعث می‌شـــود از سقوط در سراشـــیبی‌ها و پرتگاههای مســـیر جلوگیری می کند. از عوامل دیگر در ایجاد تمدن می‌توان به تســـامح یا اصل درک و تحمل دیگـــران یاد کرد، زیرا بـــا تحمل و صبر و بردباری در برابـــر انکار و اندیشـــه‌های مختلف می‌توان ارتباط با آنان را حفظ و به رشد و تعالی رسید و از تجربیات و پیشرفتهای آنان در مسیر خود اســـتفاده نمود(ولایتی، ۱۳۸۲: ص۱۲). حفظ وحدت و یکپارچگی نیز در رشـــد و اعتلای یک تمدن نقش بسزایی دارد. در پاره‌ای از موارد دین نیز عامل ایجاد یا تقویت یک تمدن به شـــمار می‌رود مانند آیین اسلام(ولایتی، ۱۳۸۲: ص۳۴).

اگر بخواهیم در مورد تمـــدن یک ملت صحبت کنیم، باید از وســـعت مملکت و عظمت و ثروت آن و نتایج و وسایل پیشرفت آن صحبت شود. در مورد تمدن اسلام همچنین است، زیرا بزرگی سرزمین اسلامی و کثرت قومیت آن در پرتو تعالیم اسلام نه تنها خدشـــه‌ای در پیشرفت آن وارد پیشرفت آن وارد نکرد بلکه سرعت آن را فزون‌تر ساخت.

۳- یافته های تحقیق

۳-۱- حدود جغرافیایی ماوراءالنهر

فرارود یا ماوراءالنهر (به فارســـیتاجیکی)، (به عربـــی: ماوَراء النّهْر) به ســـرزمینی گفته می‌شـــود که در میان دو رود آمودریا (جیحون) و ســـیر دریا (سیحون) جای دارد. در واقع معنی اصلی آن آن ســـوی رود آموی (جیحون یا آمودریا) است. این سرزمین بخشی از آسیای میانه است. این ســـرزمین در دوران هخامنشیان جزو ساتراپی س غد بوده است. بررســـی های تاریخی نشان می دهد که رود جیحون در اعصـــار قدیم به عنوان مـــرز میان اقوام ترک زبان و فارسی زبان شناخته شـــده بود. هنگامی که مسلمانان به تدریج شهرهای ایران را یکی پس از دیگری می گشودند ایالت خراسان را به لحاظ ویژگی های طبیعی و سیاســـی آن، جهش گاه فتوحات بعدی خود قرار دادند. مسلمین تمام شـــهرهایی را که آن ســـوی رود جیحون واقع شـــده بودند ماوراءالنهر نامیدند(لســـترنج، ۱۳۶۷، ص۴۶۱). اصطخری (متوفی ۳۴۶ قمـــری) جغرافیدان مسلمان اهل فارسی کتابی به نام «المسالک و الممالک» در جغرافیا تالیف نموده که به طور کامل براســـاس کتاب «صور الاقالیـــم» ابوزید بلخـــی اســـت. وی در این اثر ماوراءالنهر را از خراســـان جدا دانســـته و حدود شـــمالی خراسان را ماوراءالنهر و بعضی از شـــهرهای ترکستان و ختل قرار داده اســـت. او خوارزم را نیز جزء ماوراءالنهر به شمار آورده است(اصطخری، ۱۳۶۸، صص۲۰۲-۲۲۷). از نظر وسعت مکانی به نقل از مقدسی به تبعیت از بلاذری ایالت خراسان را به چهار ربع تقســـیم کرده که عبارتند از:

نخست ربع نیشابور و قهســـتان و هرات و طوس، ربع دوم مرو، سرخس، ناء، ابیورد، طالقان و خوارزم، ربع سوم جوز جانان، بلخ و صفانیان؛ ربع چهارم ماوراءالنهر(مقدســـی، ۱۳۶۱، ص۴۵۷). بـــه طورکلـــی می‌توان خراســـان را سرزمینی طولانی دانست، گسترده از نزدیک کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر تا بلندیهای حصار مانند پامیر و هندوکش، که در نظریه‌ای دیگـــر و در مقطعی از تاریخ، مرزهای آن از حلوان یاری تا شـــرق(آنجا که خور برآید) گسترده بوده‌است. در واقع خراسان گاهی شامل سرزمین پر نعمت جنوب دریای آرال(خوارزم) و نواحی آن ســـوی جیحون(ماوراءالنهر) و بسیاری از فلات ایران می‌شده که حدود شـــرقی آن تا چین می‌رســـید ولی عملا این مرز از بلخ و بخش معروف به طخارستان(باختر باستانی) آنسوتر می‌رفت و در مغرب به همین گونه حدود خراســـان کمتر به مرزهای زاگرس می‌رســـید اما گاهی شـــامل قومس، جرجان، ری و بخشهایی از طبرستان می گشت و با آن که ماوراءالنهر غالبا با خراسان یکی گرفته می‌شد، ولی عملا آمودریا همان مرز شمالی خراسان شناخته می‌شد و گاهی عملا تا این حـــدود هم نمی‌رســـید(بلاذری و همکاران، ۱۳۷۱: صـــص۴۹-۳۸). با توجه به نظرات ارائه شـــده در خصوص حدود ماوراءالنهر این گونه استنباط میشود که تا پایان سده پنجم قمری ماوراءالنهر جزیی از ایالت خراسان بوده اســـت اما به تدریج و با رخنه و نفـــوذ عناصر ترک به این سرزمین، خصوصاً پس از یورش مغولها، این ناحیه به ترکی گرائید و مرزهایش از خراسان تفکیک شد.



تصویر ۱-موقعیت ماوراءالنهر در خراسان بزرگ

گســـترش دامنه فتوحات و متصرفات مسلمین در سراسر سرزمین های آســـیایی و آفریقایی و همچنین پاره ای از عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سبب شد تا در ایالت خراســـان از قرن سوم قمری سلســـله های نیمه مستقل محلی تاسیس گردد. طاهریان و ساســـانیان ازجمله این سلسله ها می باشـــند که به جد در حفظ و حراثت و تثبیت مرزهای سیاســـی شرق ایران کوشـــیدند، اما با گسترش نفوذ فرهنگی و سیاســـی عنصر ایرانی در دستگاه خلافت عباسی و ترس و بیمی که خلفا از این نفوذ به دل راه دادند، عامل موثری شـــد در جهت ایجاد نیروی سوم از عناصر ترک.

تجارت برده از طریق اشـــتغال به جنگ بـــا اقوام و قبایل ترک ساکن آسیای مرکزی که سرشار از منافع اقتصادی و نظامی بود، از سوی خلفای عباسی ترویج و استقبال می شد. نفوذ تدریجی و مســـتمر عناصر ترک در تشکیلات حکومتی و نظامی ســـلاله های محلی ایرانی و همچنین نهاد خلافت عباســـی، جایگاه اجتماعـــی عناصر ترک را به میزان قابـــل توجهی افزایش داد. بـــه زودی بالاترین مناصب حکومتی در دســـت ترک ها قـــرار گرفت. نفوذ عناصر ترک به داخل شـــهرهای ایران مرزهای سیاسی و جغرافیایی شرق ایران را سست و ناپایدار کرد، به طوری که در دوره فرمانروایی غزنویان نخســـتین سد شکنی و نفوذ ترک در خراســـان ظاهر شد. شـــواهد تاریخی نشان می دهد کـــه ماوراءالنهر بـــه صورت منطقـــه ای حائل میان شـــهرهای آباد و پر رونق و پرجمعیت مشرق ایران و دشتهای لم یزرع و خشک اقوام صحرا نورد و چادرنشین آســـیای مرکزی از یک طرف و تمدن قدیمی و ریشه دار چیـــن از طرف دیگر بوده اســـت. اهمیت ایـــن منطقه به موقعیت ممتاز اقتصادی و طبیعی اش بستگی کامل دارد. راه بازرگانی قدیمی که «راه خراسان» نام داشت و امروزه به آن جاده ابریشم اطلاق می شـــود، از ولایت «توان — هوانگ» در چین به ولایت «کان ســـو» می آمد و از آنجا داخل ترکستان شرقی شـــده و از آنجا به اترار و سمرقند و بخارا می رسید. در بخارا قسمت اصلی از راه مرو و گرگان به ری می آمد و از ری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان می رفت. از ایروان یا به طرابوزان و یا به یکی از بنادر شام منتهی می گردید. قســـمت فرعی این راه از ســـمرقند به خوارزم و از آنجا به کنار رود «دن» و بنادر دریای «آزف» متصل می گردید (عباسی، ۱۳۷۹، ص۵۶۹).

از زمـــان ســـقوط حکومـــت ســـامانیان در ماوراءالنهر و خراســـان، قبایل و غلامان ترک آســـیای مرکزی ســـد حکومت هـــای ایرانی را یکـــی پس از دیگـــری درهم شکســـتند و دورانی را در تاریخ ایران به وجود آوردند که در واقع باید آن را دوره حکومت های ترک نژاد دانســـت. نخســـتین دودمان از این فرمانروایان بیگانه، ترک های سلجوقی بودند که در نیمه اول سده پنجم قمری (یازدهم میلادی) در ایران روی کار آمدند. اگرچه آمدن سلجوقیان

عصر تازه ای از حکومت بیگانگان به ویژه ترک ها را در ایران آغاز کرد، اما این تغییر به هیچ وجه ناگهانی و غیره منظره نبود. در آغاز سده پنجم قمری ایران هنوز تا مناطق آن سوی جیحون گسترش داشت، نواحی خوارزم و ماوراءالنهر و فرغانه را شامل می گشت. رخنه و نفوذ تدریجی عناصر ترک در ماوراءالنهر و خوارزم از زمان های پیش آغاز شده بود، اما با مسلمان شدن برخی از ترک های غربی ساکن آسیای مرکزی این روند افزایش بیشتری به خود گرفت و در طی سده های ششم، هفتم و هشتم قمری ماوراءالنهر شاهد توسعه روز افزون عنصر ترک در خود بود. در این میان بدون تردید یکی از مهم ترین وقایع تاریخی این سرزمین یورش مغول ها به ایران می باشد که در واقع سرآغاز عصر جدیدی در جغرافیای سیاسی ماوراءالنهر بشمار می رود. با توجه به نوشته های جغرافی نویسان مسلمان چنین استنباط میگردد که ماوراءالنهر تا پایان سده چهارم قمری جزو خراسان بزرگ به شمار می رفته است که علت آن شاید وجود برخی سلسله های محلی ایرانی اسلامی باشد که بر هر دو ایالت فرمانروایی کرده اند، مرکز حکومت طاهریان نیشابور و مرکز حکومت سامانیان بخارا بود اما با آغاز سده پنجم همان طور که گفته شد با نفوذ عناصر ترک و اسکان آنها در شهرهای ماوراءالنهر به تدریج حدود و مرزهای خراسان از ماوراءالنهر جدا شد. جوینی ماوراءالنهر را شامل شهرها و روستاها و نواحی بی شماری می دانست که زبده ترین و بهترین شهرهای آن بخارا و سمرقند بوده است. با تشکیل الوس جغتای در ماوراءالنهر، رود جیحون به عنوان مرز میان آن ناحیه با خراسان تعیین گردید. هر چند نواحی مرزی ایلخانان در مشرق ایران یعنی خراسان پیوسته مورد تعرض همسایگان و ناپایدار بود. ماوراءالنهر از مرگ چنگیز در سال ۶۲۴ قمری تا ظهور امیر تیمور در سال ۷۷۱ قمری بخش مهمی از تیول جغتای را تشکیل میداد که به الوس جغتای مشهور شد. برای بررسی زندگی و مراحل رشد و ترقی تیمور، شناخت ویژگی های جغرافیایی و سیاسی ماوراءالنهر از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زیرا تیمور در همین الوس چشم به جهان گشود و به قدرت رسید و مرکز اصلی امپراتوری اش نیز همین الوس باقی ماند(جوینی، ۱۳۸۲، ص۷۴).

۳-۲- تاریخ سیاسی ماوراءالنهر

الف- گسترش اسلام در ماوراءالنهر

تاریخ سیاسی ماوراءالنهر از زمان ورود مسلمانان به خراسان و فتح شهرهای آن تا ظهور امیر تیمور در سال ۷۷۱ قمری دوران پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است. اسلام برای نخستین بار با فتوحات اعراب به درون شهرهای آن سوی جیحون (ماوراءالنهر) راه یافت. احنف بن قیس در زمان خلافت عثمان بن عفان مامور فتح مرو رود، که آخرین شهریار ساسانی یعنی یزدگرد سوم به آنجا پناه برده بود، گردید(یعقوبی، ۱۳۴۳، ص ۶۰). در سال ۵۶ قمری و در دوران خلافت معاویه بن ابی سفیان سمرقند توسط سعدبن عثمان گشوده شد، ولی تا سال ۹۱ قمری که قتیبه بن مسلم مجددا آن را فتح کرد هیچ اطلاعی از فرمانروایان آن شهر به دست نیامده است. سمرقند از همان زمان جزء سرزمین های شرقی خلافت اسلامی گردید(بلاذری، ۱۳۶۴، ص۱۶۶). نصربن سیار آخرین والی امویان در خراسان بود که با وجود فتوحات خود در ماوراءالنهر و لیاقت و درایتی که از خود نشان داد، نهایتاً در خراسان دچار جنگ های داخلی شد. این جنگ ها که از سال ۱۲۶ قمری میان نصر و مخالفان او یعنی قبایل عرب مضری و یمنی در گرفته بود و روز به روز بر شدت آن افزوده می شد، با ورود داعیان عباسی در خراسان و آشکار شدن دعوت ابومسلم شعله ورتر گردید(صفا، ۱۳۷۰، ص۱۴). در گیر و دار این جنگ ها سرانجام نصر خراسان را رها کرده به ساوه رفت و به سال ۱۳۱ قمری در همان شهر درگذشت(یعقوبی، ۱۳۴۳، ص۳۱۹).

پیامدهای سیاسی مهم آن نیز سقوط خلافت اموی و قدرت گیری عباسیان به جای آنان بود(التون، ۱۳۸۳، ص۲۵). ماوراءالنهر از آغاز خلافت عباسی توسط عاملانی اداره می شد که مسئول رسیدگی به مرزها، جنگ با کفار و احیاناً مسلمانانی که پیمان می شکستند بود(زرین کوب، ۱۳۷۱، ص۹۷). مامون مسئولیت اداره خراسان را که شامل ولایات ماوراءالنهر نیز می گردید به طاهر بن حسین، فرمانده شایسته خراسانی خود سپرد. طاهر اولین فرمانده ایرانی است که حکومت خراسان را بعد از دویست سال که از سقوط ساسانیان می گذشت، در دست گرفت. امارت مستقل گونه طاهریان (۲۸۹-۲۰۵ قمری) در خراسان و ماوراءالنهر الگویی شد برای سلسله هایی که تا انقراض خلافت عباسی (۶۵۶ قمری) از هرگونه دخالت بلاواسطه بغداد در اداره ولایات ایران مانع شدند(فرای و همکاران، ۱۳۸۱، ص۱۲۸). استمرار حکومت طاهریان بر خراسان و تلاش آن برای برپایی حکومت با ثبات و آرام، آن هم پس از آشفتگی های بزرگ سیاسی، اجتماعی مذهبی دو قرن اول هجری قمری؛ که حاصل آن قیام عباسیان بود؛ موجد ظهور و توسعه نظام دیوان سالارانه ای بود که عناصر متشکله آن همگی ایرانیانی بودند از طبقه دبیران، ادبیان و علمای دینی. در

بخارا پایتخت سامانیان در سال های نخست فرمانروائی این دودمان، دبیران، اهمیت بیشـــتری از دو طبقه دیگر داشتند اما در ســـال های آخر حیات آن حکومت نفوذ علما بیشتر شد سر انجام ســـازمان نظامی ترک ها همه آن ها را در محاق انداخت(همان، ص۱۱۹). در نهایت طاهریان قادر نبودند از ظهور و توســـعه نیروهای سیاســـی گریز از مرکزی که در ولایات سیســـتان و طبرستان قد علم کرده بودند جلوگیری نمایند(بارنولد، ۱۳۷۶، صص۸۸-۱۰۲). اســـلام در ماوراءالنهر خیلی زود بر مغولان تاثیر گذاشت و حاکمان یکی پس از دیگری به ایـــن دین روی آوردند. در دوره تیموریان کم کم روح مذهبی که در طول تاریخ بر همه مسائل جامعه ســـایه انداخته بود، بیشتر تقویت شد و ادیان و مذاهب غیر اسلامی خیلی ضعیف شدند.

ب- ترک ها و ماوراءالنهر

تهاجم ترک های ســـلجوقی به ماوراءالنهر آغازگر دوران جدیدی در تاریخ ایران و جهان اســـلام است. مهم ترین تاثیر بلندمدت فتح ماوراءالنهر به دســـت سلجوقیان تغییر توازن جمعیت به نفع ترک هـــا در این ایالت بود(مورگان، ۱۳۷۳، ص۴۵). نتیجـــه بلافصـــل هجوم تـــرک های مســـلمان به ماوراءالنهر جابجایی جمعیت در این مناطق بوده اســـت، زیرا حوزه هـــای رودخانه های ســـیحون و جیحون کمربند ســـنتی آســـیای مرکزی و تمدن های باســـتانی در شـــرق نزدیک بودند و با تشـــکیل حکومت سلجوقیان و پیشروی آنها به سوی مناطق غربی راه برای کوچ تازه عناصر ترک آســـیای مرکزی به درون مرزهای ایران گشوده شد. در طی سده های ششم، هفتم و هشتم قمری ماوراءالنهر شاهد توســـعه روز افزون عناصر ترک آســـیای مرکزی در درون خود بود. به طـــوری که گروه های دیگری از عناصر ترک و مغول همچون قراختائیان و غزها توانســـتند در ماوراءالنهر اســـتقرار یافته حکومتی تشـــکیل داده و توازن جمعیتی منطقـــه را به نفع ترک ها برهم زنند. در ســـال ۵۴۸ قمری غزها بـــه ماوراءالنهر و خراسان یورش آورده و قسمت اعظم شهرهای آن ایالت ها را به باد غارت و قتل عام گرفتند. آن ها ســـنجر آخرین فرمانروای ســـلاجقه بزرگ را مغلوب و اســـیر کرردند اما او بعد از چند ســـال اسارت در ســـال ۵۵۲ قمری از حبس آنان گریخت، امـــا در همان ســـال در گذشـــت، قدرت خوارزم شاهیان در زمان علاءالدین محمد به اوج اعتلاء و عظمت خود دست یافت. در بیشتر دوران حکومت محمد خوارزمشاه سیاست توســـعه طلبانه و غارتگرانه سلاطین غور در خراسان و ماوراءالنهر ادامه داشت. این غوریان که ظاهرا ترک نژاد و مســـلمان بودند در واقع خود را میراثدار ســـنت غازی غزنویان در هند و مشـــرق می دانستند، آن ها در محدوده شـــرق افغانســـتان کنونی تا حدود لاهور دولتی مهم و نیرومند تاســـیس کردنـــد، آن ها از مدت ها پیش باعث نگرانی حکومت های ایرانـــی بودند و پس از نابودی غزنویان علاوه بر هرات و بلـــخ و غزنین و کابل، برسیستان و قســـمتی عمده از کرمان نیز مسلط شدند و پیوســـته شـــهرهای جنوبی و شـــرقی ایالت خراسان را مورد تعرض و تاخت و تاز قـــرار می دادند(جوینی، ۱۳۸۲، ص۴۸). محمد خوارزمشـــاه نیز پس از پیروزی هایی که نصیبش شده بود و به عنوان سلطان مسلمانان که تقریباً صاحب دو ثلث ایـــران بود هم نمی توانســـت باج و خراج دادن به مغولان کافر و بی دین را تحمل کند، آن ها مایل بودند تا به این ننگ پایان دهند بنابراین محمد خوارزمشاه با کمک خان ســـمرقند قراختائیان را از ماوراءالنهر بیرون کردند و محمد خوارزمشـــاه پس از این پیروزی شهرهای ماوراءالنهر از جمله بخارا و سمرقند و سایر شهرها را یکی پس از دیگری تصرف کرد و به خوارزم بازگشـــت. در طی سال های آتی محمد خوارزمشـــاه به یک رشته عملیات پیروزمندانه نظامی در سراســـر ایران دست زد، به طوری که مرزهای غربی امپراطوریش تـــا آذربایجان، کوه های لرستان و خوزستان رســـید(همان، ص۱۸۶). امپراطوری محمد خوارزمشـــاه دارای ضعف های زیادی نیز بود؛ وی فرصت کافی برای منســـجم کردن و نظم بخشـــیدن به بخش اعظم قلمرو خود، که در ســـال های آخر حکومتش به این امپراطوری منضم شـــده بود را پیـــدا نکرد(همان، ص۲۰۶). سیاســـت مذهبی محمد خوارزمشـــاه در قبال گروه های مذهبـــی جامعه، کـــه بدون تردیـــد در میان گروههای مردمی از نفوذ و احترام زیادی برخوردار بودند، مطلوب نبود(بیانی، ۱۳۷۰، ص۸۰).

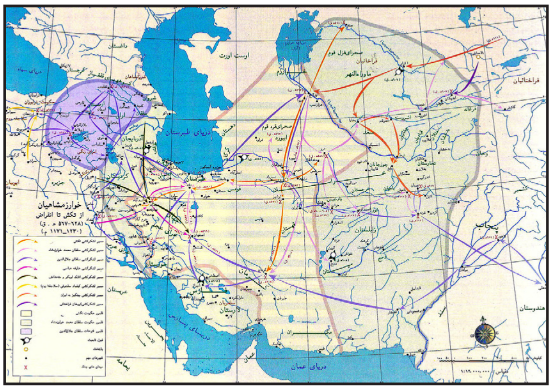
پ- یورش چنگیز به ماوراءالنهر

هنگامی که ســـلطان محمد خوارزمشاه سرگرم براندازی حکومت موجود در خراسان، ماوراءالنهر و ترکستان بود و تصمیم داشت مرزهای خود را به درون شهرهای آسیای مرکزی نیز گســـترش دهد، ناگهان با ظهور قدرتی جدید رویاروی شـــد، این قدرت از درون استپ های مغولستان ســـربر کشـــیده بود و این در حالی بود کـــه تفرقه و چند دستگی در ســـرزمین های اسلامی به شـــدت حکم فرما بود. این قدرت جدید توســـط تموچین(چنگیزخان) فرزند یسوگای بهادر، از ایل برجیقین و استخوان قیات(یکی از شعبه های مهم قوم مغول) بنیان گذاری شد. چنگیزخان

در سال (۶۰۲ق/۱۲۰۶م) تمام قبایل ترک و مغول ساکن مغولستان را متحد کرده و حکومت منطقه ای تشکیل داد. چنگیز دستور داد تا زمان دستگیری یا قتل محمد خوارزمشاه خاک ماوراءالنهر، خراسان، خوارزم و هرشهری را که محمد بدان پا می گذاشت به توپره کشند. از سال ۶۱۶ تا سال ۶۲۴ق یعنی سال مرگ چنگیز شهرهای آباد و پررونق ماوراءالنهر و خراسان با خاک یکسان شد(ساندرز، ۱۳۶۳، ص۶۰).

جغتای(۶۴۰-۶۲۴ق) دومین فرزن چنگیزخان از بطن زن محبوب وی «بورته» بـه دنیا آمـد. جغتای مالک سرزمین ماوراءالنهر و برخی شهرهای همجوار آن بوده و از سال ۶۲۴ تا ۶۴۰ بر این سرزمین اعمال قدرت می کرده است، جغتای مامور اجرای دقیق یاسا و یوسون چنگیزخان بود(جوزجانی و همکاران، ۱۳۶۳). جغتای مسلمانان را وادار می کرد تا گوشت مردار بخورند و از ذبح شرعی گوسفندان پرهیز نمایند، می گویند در آن سال ها مدت ها در خراسان و ماوراءالنهر کسی جرات نکرد گوسفندی را به صورت آشکار ذبح شرعی کند، بلکه گوسفند را خفه کرده بعد گوشت او را می خوردند، جغتای با دست زدن به یک رشته رفتارهای ضد اسلامی خشم مسلمانان را برانگیخت(جوینی، ۱۳۸۵، ص۲۲۷). ماوراءالنهر که بی مبالغه یکی از دلگشادترین و زیباترین مناطق ایران پیش از حمله مغول، خصوصاً در عهد سامانیان بود و شهرهای مهم آن سمرقند و بخارا و خوارزم مهد فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی به شمار می رفت، در اثر یورش مغول ها به ویرانی کشیده شد و شهرهای مهم آن تقریبا از سکنه خالی شد. این روند ویرانگرانه در دوره فرمانروایی جغتای بر ماوراءالنهر افزون تر شد(گروسه، ۱۳۶۸، ص۵۳۷).

آنچه در حوادث این زمان ماوراءالنهر حائز اهمیت است رشد اسلام در ماوراءالنهر و گرایش مغولان جغتایی به اسلام است، به طوری که یکی از عوامل سقوط یا ظهور فرمانروایان جغتائی مسلمان بودن یا غیر مسلمان بودن آن ها بود. تاریخ سیاسی ماوراءالنهر از این زمان تا ظهور امیر تیمور در سال ۷۷۱قمری در سمرقند عبارت است از جنگ و منازعه دائمی میان جغتائیان با خان های اردوی زرین، ایلخانیان حاکم بر ایران و قآن های مغولستان و چین. گروسه به درستی توضیح داده است که جغتائیان به شیوه بیابان گردی و صحرانشینی زندگی می کردند و نماینده مغولان سنتی و اصیل بودند و مفاهیم زندگی شهرنشینی را درک نمی کردند، آنان هرگز به فکر ایجاد یک شهر مرکزی که دارای تشکیلات اداری و دیوانی و دیگر لوازم ضروری حکومت باشد برنیامدند. اساساً برای جغتائیان مرزهای جغرافیایی معنایی نداشت، آنان پیوسته در حال حرکت و تغییر مکان بودند و اسکان آنان در مکانی ثابت با خلق و خوی بیابانگردی آنان جور نمی آمد(همان، ص۵۳۸). جغتائیان خصوصاً از زمان فرمانروائی براق خان (۶۶۴ق/۱۲۶۶م) توجه خود را به خراسان معطوف کردند. در چنین هنگامه ای اوضاع سیاسی اجتماعی ماوراءالنهر به شدت آشفته و از هم گسیخته گردید. هر یک از امراء در هر مقامی که بود پرچم استقلال بر افراشته و شهر و دیاری را در قبضه اقتدار خود گرفت و هیچ نیروی مقاومتی در برابر یک تهدید خارجی وجود نداشت، با توجه به فرصت پیش آمده تیمور در ربیع الثانی سال(۷۶۱ق/۱۳۶۰م) به ماوراءالنهر یورش برد و چون مقاومتی سازمان یافته در برابر خود ندید به آسانی آنجا را تسخیر کرد(یزدی، ۱۳۳۶، ص۳۳). تغلق تیمور برای ایجاد نظم و امنیت در ماوراءالنهر ناچار از سرکوب امیر حسین قزنی بود که شهرهای بلخ، قندوز، بدخشان و کابل را در تصرف خود داشت. از همین روی وی با لشکری فراوان عازم جنگ با وی شد. امیرحسین شکست خورد و شهر قندوز تسخیر و غارت شد.



تصویر ۲-نقشه ماوراءالنهر

۳-۳-وضعیت اجتماعی و فرهنگی ماوراءالنهر

هنگامی که امیر تیمور سرگرم فتوحات خود در عراق عجم و فارس بود، توقتمش فرمانروای دشت قبچاق و اردوی زرین، از این فرصت استفاده کرده و به ماوراءالنهر لشکرکشی نمود. امیر تیمور به محض آگاه شدن از وقایع و اتفاقاتی که در ماوراءالنهر جریان داشت، امیر عثمان عباس را با سی هزار سوارکار جنگجو با شتاب هرچه تمام تر از راه یزد به سمرقند اعزام کرد. بازگشت تیمور از شیراز به سمرقند برای مقابله با تهدیدات و راهزنی های توقتمش به لشکرکشی سه ساله او در ایران خاتمه داد. امیر تیمور پس از سه سال که خوارزم در حال ویرانی و

تخریب افتاده بود، دوباره دستور داد تا آن شهر را از نو آبادان سازند؛ این رویداد در اواخر سال ۷۹۳ قمری اتفاق افتاده است. پس از غلبه مغول به این سرزمین، کم کم در آداب و رسوم مغولی تغییراتی ایجاد شد و چون این قوم در مراحل ابتدایی تمدن بودند، تحت تاثیر تمدن و فرهنگ مسلمانان قرار گرفتند و آداب، رسوم و حتی مذهب اسلام را پذیرفتند(یزدی، ۱۳۳۶، ص ۳۲۳).

دوران حکومت مغول ها را می توان به دو بخش تقسیم کرد: ۱- زمانی که چنگیز و جانشینان او در فکر کشور گشایی و توسعه قلمرو حکومت خود بودند و همه آداب و رسوم قبیله ای حاکم بر جامعه مغولی بود؛ ۲- دورانی که شهرت کشورگشایی مغولان تا حدودی آرام شده و ایلخانان در فکر اداره قلمرو خویش بودند به طوری که تابع آداب و رسوم ملت مسلمان گردیدند و همان سازمان ها و تشکیلات اجتماعی گذشته مورد استفاده واقع گردید. از اقوام بزرگ در ماوراءالنهر می توان به مواردی ازقبیل: ترکان(قزاق، ازبک)، کوشان و آریایی اشاره کرد(همان: ص ۳۲۴).

علومی که پس از حمله مغول محجور مانده بود و آنچه نزد مغولان اعتباری نداشت کتاب و کتاب خوان و کتاب نویس بود، اما بعد از مدتی دانشمندان مسلمان در دستگاه مغولان راه یافته و به ترویج علوم پرداختند و این روند ادامه داشت تا زمان تیمور، وی دانشمندان و اهل ذوق را از سراسر نقاط جمع آوری کرد و دانشمندان به نشر معارف اسلامی پرداختند. علوم اسلامی در این دوره عبارت بودند از: دانش قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، کلام، اخلاق، ادبیات عرب و غیره. علوم عقلی که افت آن پیش از عصر مغولان آغاز شده بود، تا قرن نهم ادامه داشت. در این دوره نه فیلسوف و نه طبیب صاحب نظری می زیست. در دوره تیموریان به خاطر حمایت شاهزادگان از دانشمندان علوم عقلی تا حدودی رونق یافت.

یکی از مهمترین نتایج فرهنگی غلبهٔ قبایل ترک، رشد چشمگیر و روزافزون صوفی گری بود که به دلایل متفاوت، هم در میان ترکان و هم در میان مردم بومی ایرانی رواج یافت و به لحاظ تاریخی در برابر فعالیت های علمی و فلسفی قرار گرفت. از نظر فرهنگی، ترکان که به تازگی با زندگی بدوی قبیلهای و فاقد از میراث علمی و فلسفی بر مسند حکومت در جامعهٔ اسلامی رسیده بودند به صوفی گری گرایش خاصی داشتند. در واقع، صوفی گری، دست کم در نوع ابتداییاش، با سنتها و تعصبات بدوی مذهبی قبایل ترک، ازجمله جادوگری و ارتباط با دنیای غیب نزدیکی داشت. بدین ترتیب صوفی گری از طریق خراسان که مهمترین مرکز فعالیت صوفیان شده بود در ماوراءالنهر که جایگاه اصلی قبایل ترک بود گسترش یافت(Köprülü, ۲۰۰۶: pp۷-۸).

دوره مغول را باید دوره اوج تاریخ نگاری دانست، زیرا در این دوره نوشته های تاریخی به فارسی فزونی چشمگیری یافتند و از سویی رواج مجدد تاریخ نگاری عمومی بود. با حمله مغول تصور میرفت هنر رو به افول خواهد گذاشت. اما این عصر به یکی از برجسته ترین دوره های هنر ماوراءالنهر تبدیل شد. تیموریان با جمع آوری هنرمندان و صنعتگران توانستند در سمرقند و بخارا مرکزیت هنری برجسته ای به وجود آورند. در زمینه معماری عصر ایلخانان باید گفت که این هنر دنباله رو هنر سلجوقیان است. با تغییراتی چون افزایش پیچیدگی گچبریهای تزئینی، نورگیرهای فراوان، وسعت صحن و ارتفاع گنبد. هنر نقاشی و سفالگری در این دوره از هنر سونگ ویوآن چین تاثیر پذیرفته است. مصور ساختن کتاب از هنرهای شاخص دوره ایلخانان است؛ در این آثار رنگهای شفاف ایرانی جای رنگهای ملایم چینی را میگیرد و نقاشی مینیاتور با هویت ایرانی پدید آمد که در عصر تیموری و صفوی تکامل یافت. اشتیاق تیمور به ساخت بناهای با شکوه و اصرار وی بر اعزام معماران چیره دست از سرزمینهای تسخیر شده موجب شد هنر معماری از روزگار خود تیمور، رونق و جلوه خاص یابد(یزدی، ۱۳۳۶، ص ۳۳۲-۳۲۵).

بر اساس کاوش‌ها، پژوهش‌ها و بازیافت‌های باستان شناسان، خراسان سرزمینی است بی نهایت باستانی که از دیرگاه در آن انسان بود و باش داشته است. این مرز و بوم، مهد پیدایش یکی از درخشان ترین و کهن ترین تمدن‌های جهان بوده، باشندگان آن دارای تمدن و فرهنگ چندین هزار ساله می باشند و گنجینه‌های فکری و معنوی آن در مراحل مختلف به زبان ها و گویش‌های گوناگون نگارش یافته است. پژوهش‌های شمار زیادی از دانشمندان بیانگر این امر است که سرزمین‌های خراسان باستان و ماوراءالنهر زادگاه، تجلی گاه و پرورشگاه زبان دری(پارسی) بوده است. زبان پارسی دری ریشه قدیمی دارد، در خراسان و فرارود پیش از یورش اعراب به آن سخن می گفتند. زبان پارسی دری از دیر زمان به این سو زبان مشترک و سراسری حوزه تمدنی بوده است. مسُلم است که زبان دری در دوره پیش از اسلام در ماوراءالنهر و خراسان رایج بوده و یک شبه بدون ریشه و پیشینه در دوره صفاریان و سامانیان بوجود نیآمده است. این زبان

پیشینه‌ای چند قرنی داشـــته وگرنه امکان نداشت که در مدتی کوتاه سراسر خراســـان را فرا گیرد و به عنوان زبان علمی و ادبی که در آن شعر ســـروده و نثر نگاشته می شد، عرض وجود کند. البته بدون تردید همان گونه که پرفسور ژوپل مطرح می کند: «تا قرن چهـــارم هجری زبان دری منحصر به خراســـان و ماوراءالنهر بود و در ایران معمول نبود، حتی یک شعر و رســـاله هم در این زبان مقارن این زمانه‌ها در ایران دیده نشـــده است(Köprülü, ۲۰۰۶: pp۸-۹).

میرغلام محمد غبـــار مورخ شـــهیرِ افغانســـتان بر این عقیده اســـت که «زبان دری اصـــلاً در مناطق دو طرف رود جـیحون «یعنی سرزمین‌های ماوراءالنهر و خراسان قدیم قبل از اسلام بوجود آمده و به قول نویـــسنده کتاب «سرنوشت فارسی تاجیکی فرارود در قرن ۲۰، «مـحمد جان شـــکوری» فارســـی دری در خـــراسان ازجمله در ماوراءالنهر بیش از اســـلامیت رواج داشت و به درجه زبان شعر رسیده بود، بهطوریکه ملک‌الشـــعرا بهار می نویسد: «زبان فارسی دری اصلاً لهجه اهالی ماوراءالنهر، سمرقند و بخارا است».

ســخن کوتاه اینکه در طی هزار سال، زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر بـــه عنوان زبان علم و ادب، زبان رســـمی و اداری حـــوزه گســـترده‌ای را فرا می گرفـــت. ازجمله در خراســـان زمین، زبان فارســـی نه تنها زبان گفتگو بلکه زبان رسمی بود، همه امور دیوانی کشـــور اعم از فرمانها، نامه ها، قراردادها و ... به همین زبان بود. زبان دری خیلی کهن بوده و دو هزار ســـال پیش هم یک زبان برجسته و برازنده بوده است و مســـلماً اگر چنین پیشینه‌ای و توانایی نمیداشت، چگونه میتوانست به مرحله بلاغت و فصاحت در دوران سامانی ها برســـد و آثار بســـیار باارزشی مانند دیوان رودکی، شـــاهنامه فردوسی و دیگر آفرینش‌های هنری خلق کند. «زبان فارســـی دری با همان فصاحت و بلاغتی که دارد در اواخر قرن پنجم هجری به درجه کمال رسیده و دانشمندان بزرگی همچون ابن سینا و ابوریحان بیرونی آثار علمی خـــویش را در رشته فـلسفه و نجـوم بدین زبان نوشته‌اند»(یزدی، ۱۳۳۶، ص ۳۳۲-۳۲۵).

زبان فارســـی دری به مرور زمان نه تنها بـــه رایج ترین و همگانی ترین زبان این خطه تبدیـــل گردید، بلکه حلقه تفاهم و وصل بیـــن اقوام و قبایل مختلـــف گردید و بنابر توانایی‌های که داشـــته و هـــم محتمـــلاً از جهتی که به محل و طایفه‌ای منســـوب نبوده اســـت، در اندک زمانی زبان رســـمی و درباری، علمی و بازرگانی در ساحه وسیع گردید. به عبارت دیگر زبان پارســـی در زمان کوتاه، زبان مشترک و عمومی برای تمام سلاله های آسیای میانه(از هر تیره و تباری بودند) و هم چنان از اقـــصای هنـــد تا روم گردید و اسناد و نامه های رسمی و دولتی از استانبول تا دکن به این زبان صورت می گرفـــت. در واقعیت زبان پارســـی نقش زبان بین‌المللی را برای تمـــام این نواحی داشت. زبان فارسی دری در درازای تاریخ هزار ساله بعد از سامانیان بر غم دشواری های جانسوز، زنده و ماندگار ماند و به زبان فراملیتی در حوزه تمدنی ما تبدیل گردید و همه اقوام و تبار زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی و دولتی، زبان مشـــترک و تفاهم کشـــور پذیرفته بودند. سرزمین ماوراءالنهـــر کـــه از حوزههای کهن فرهنگ اســـلامی و معارف قرآنی اســـت، همواره این افتخار را داشـــته که نخســـتین ترجمه قرآن کریم به زبان فارسی در این خطّه پر برکت انجام گرفته اســـت. در این سرزمین دهها مفسر و محدّث پرورش یافته و با تألیفات گرانمایه خود، خدمات شایانی به فرهنگ اســـلام نمودهاند. ترجمههای فارسی قرآن کریم، بخش بســـیار ارزشمندی از فرهنگ اسلامی ماوراءالنهر را به خود اختصاص داده است. در گنجینههای قرآنی سراسر جهان، صدها نسخه ماوراءالنهری نگهداری میشـــود که ترجمه آنها به صورت زیرسطری نوشته شده اســـت. اصولا باید گفت که در طول هزار ســـال، ترجمه های فارســـی قرآن کریم بـــه صورت زیرســـطری یا به تعبیر دیگر «تحت اللفظی» نگارش مییافته اســـت، ولی چیزی که در این ترجمهها جلب توجه میکند، ویژگیهای حوزههای مختلف زبان فارسی است که به هر کدام امتیاز خاصی بخشـــیده اســـت؛ این حوزهها را میتوان به حوزه ماوراءالنهری، هراتی، سیســـتانی و مرکزی(رازی) دسته بندی نمود. در کتابخانه مرکزی آســـتان قدس رضوی، نسخه هایی از ترجمه فارسی قرآن با ادبیات ماوراءالنهری نگهداری میشـــود که عمدتـــا در قرون پنجم تا هشـــتم هجری نوشـــته شـــده اند. علمای ماوراءالنهر، هر چند در اثر جنگهای ویرانگر به کشورهای اسلامی دیگر هجرت می کردند، ولی هر کجا وارد می شدند چراغ علم و دانش را در کنار عالمان آن خطّه روشـــن میکردند و به نشر علوم و معارف اسلامی می پرداختند. در ســـرزمین ماوراءالنهر نیز به رغم فشـــارها و محدودیتهای گوناگون، گرایش به معارف قرآنی و عشق و علاقه به فرهنگ اسلامی فزونی مییافت(فکرت، ۱۳۶۳).

نام تعدادی از ناموران ماوراءالنهـــر بدون ذکر زمینه های تخصصی و تاریخ حیات آنها بر اســـاس محل تولد آنها به شرح زیر میباشد:

-ســـمرقند(در ازبکســـتان امـــروزی):

رودکی سمرقندی، نظامی عروضی سمرقندی، سوزنی سمرقندی، کمالالدین عبدالرزاق سمرقندی، علاالدوله دولتشاه سمرقندی، رشیدی سـمرقندی، شهاب الدین احمد نسفی سمرقندی.
– بخارا(در ازبکستان امروزی): ابومنصور بخارایی، مراد بخارایی، ابوالفضـل بخارایی، رونقـی بخارایی، کمال الدین بخارایی، سـپهری بخارایی، ابوبکر ابواسـحاق بخاری، عمعق بخارایی، محمـد عوفی بخارایی، کافی بخارایی، شاکر بخاری و ابوعلی سینا.
– ترمذ(در کنار جیحون در ازبکسـتان امروزی): منجیک ترمذی، ادیب صابر ترمذی.
– خجند(در تاجیکستان امروزی): کمال خجندی.
– سغد(در تاجیکستان امروزی): ابوحفص سغدی.
– ایـلاق(در کنـاره ی سـیحون): محمد ابن یوسـف ایلاقی، شرف الزمان محمد ایلاقی.
– نسف(در ازبکستان امروزی): ابوحفض عمر ابن محمد نسفی(نخشبی).
– فاراب«اتـرار»(در سـاحل غربی سـیحون): ابونصر فارابی(یزدی، ۱۳۳۶، ص ۳۳۶-۳۳۵).

٤-نتیجه گیری

بحث ما بر سـر تاریخ، فرهنگ و تمـدن ماوراءالنهر که هماکنون بیشـتر آن از حوزهـی اقتدار سیاسـی خارج شـدهاند، تنها یک بحث جغرافیایی- تاریخی نبوده، زیرا هویت تاریخی هر منطقهای بستگی به فرهنگ، مذهب و احسـاس یگانگی ملی دارد که خوشـبختانه با همهی اینکه بیش از یک قرن است که برخی شهرها از خراسان بزرگ(ایران) جدا گشتهاند، پیوندهای مذهبی و فرهنگی آن مناطق، محققین و مورخین ما را بر آن داشـته است تا پیشینهی تاریخی آنها را بررسـی و در برابر انستیتوهای شبیهسازی فرهنگی و اجتماعی، از مواد کتبی و تاریخی خود بهره گیرند. اگـر تنها به عنوان یـک کار آکادمیک صورت پذیرد و هدفی شایسـته تر نداشته باشد، تنها لذت یک سـرگرمی را دارد و خواننده فقط تـا هنگامی که آن مطالب را مطالعه میکند در نشئه یک رمان تاریخی خواهد بود، اما اگر فرض را بر این نهیم که سـرزمینهایی از قرن های دور با مـا پیوندهای خونی و فرهنگی داشـته اند و هم اکنون نیز این احسـاس با زنده نگهداشـتن عادات و رسـوم کهن در آنها موج می زند، لامحاله بر این باور می شویم که بدون شک دارای گذشـته یکسانی بوده ایم که دسـت حوادث هر یک از ما را بهگونه ای گرفتار کرده و فریادهای مظلومانه آنان را از سـر و صدای بوق و کرنای دیگران هرگز نتوانسـتیم بشـنویم و یا آنچنـان درگیر مشـکلات خود بوده ایم که آن ها را فراموش شـده می پنداشتیم. بدون شک بررسـی هویت تاریخی هر منطقه نمی تواند ادعای سیاسی بهدنبال داشته باشد ولی حداقل برای ملتی که می خواهد با تاریخ کهن خویش آشنا شود، زمینه سـاز مطالعات فرهنگی و بهره برداری سیاسـی خواهد شد که هرگز نکوهیده نخواهد بود.

با توجه به بررسـی های صورت گرفته مشـخص است که ماوراءالنهر تا پایان سـده چهارم قمری جزو خراسان بزرگ به شـمار می رفته اسـت که علت آن شاید وجود برخی سلسـله های محلی ایرانی-اسـلامی باشد که بر هر دو ایالت فرمانروایی کرده اند، مرکز حکومت طاهریان نیشابور و مرکز حکومت سـامانیان بخارا بوده اما با آغاز سده پنجم همان طور که گفته شـد با نفوذ عناصر ترک و اسکان آنها در شـهرهای ماوراءالنهر به تدریج حدود و مرزهای خراسان از ماوراءالنهر جدا شد.

شـواهد تاریخی بیانگر آن اسـت که در طی هزار سال، زبان مردم خراسـان و ماوراءالنهر به عنـوان زبان علم و ادب، زبان رسمی و اداری حوزه گسـتردهای را فرا گرفته و به رغم فشـارها و محدودیتهای گوناگون نظیر جنگ های ویرانگر و مهاجـرت های ناشـی از آن، گرایش به معارف قرآنی و عشـق و علاقه به فرهنگ اسلامی و نشر علوم و معارف اسـلامی، فزونی و مورد استقبال علمای شهرهای خراسـان بزرگ، بهخصوص ماوراءالنهر بوده است. تاریخ سیاسـی ماوراءالنهر از زمان ورود مسلمانان به خراسان و فتح شـهرهای آن تا ظهور امیر تیمور دوران پر فراز و نشـیبی را پشت سر گذاشته اسـت؛ بهطور کلی در خصوص حدود ماوراءالنهر این گونه اسـتنباط میشود که تا پایان سـده پنجم قمری، ماوراءالنهر جزیی از ایالت خراسان بوده اسـت اما به تدریج و با رخنه و نفوذ عناصر ترک به این سرزمین، خصوصاً پس از یورش مغولها، این ناحیه به ترکـی گرائید و مرزهایش از خراسـان تفکیک شـد. نفوذ عناصر ترک به داخل شهرهای ایران مرزهای سیاسی و جغرافیایی شـرق ایران را سست و ناپایدار کرد، به طوری که در دوره فرمانروایی غزنویان نخسـتین سد شکنی و نفوذ ترک در خراسان ظاهر شد. شواهد تاریخی نشـان می دهد که ماوراءالنهر به صورت منطقه ای حائل میان شهرهای آباد و پر رونق و پر جمعیت مشرق ایران و دشتهای لم یزرع و خشک اقوام صحرا نورد و چادرنشین آسـیای مرکزی از یک طرف و تمدن قدیمی و ریشه دار چین از طرف دیگر بوده است.

فهرست منابع

استیون لوکاس، هنری. (۱۳۷۸). تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات کیهان.
ابن رسته، ا. (۱۳۶۵). الاعلاق النفسیه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
ابن واضح، یعقوبی. (۱۳۷۱). البدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۶۸). مسالک و ممالک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
التون، دانیل. (۱۳۸۳). تاریخ سیاسی —اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسـیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
بارنولد، د. (۱۳۷۶). تاریخ ترک های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: انتشارات توس.
بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۳). تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی.
بلاذری، احمدبن یحیی .(۱۳۶۴). فتوح البدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات سروش.
بلاذری، فتوح البلدان؛ آذرتاش، آذرنوش و آیتی، محمدحسـین. (۱۳۷۱). بهارسـتان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
بیانی، شیرین. (۱۳۷۰). دین و دولت در ایران عهد مغولان، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
جوزجانی، مهناج سراج. (۱۳۶۳). طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
جوینی، عطاملک. (۱۳۸۲). تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
رحمانی، امیر و قربانخانی، محسن. (۱۳۹۱). «بررسـی تاریخ و تمدن شهرهای خراسان بزرگ(سـمرقند، هرات، بلخ و مرو)»، پژوهشنامه خراسان بزرگ، دانشگاه بین المللی امام رضا(ع) مشهد، شماره ۹.
زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). تاریخ مردم ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
ساندرز، ن. (۱۳۶۳). تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۰). تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات فردوس.
عباسی، اقبال. (۱۳۶۴). تاریخ مغول در ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
فراهانی، ادیب الممالک. (۱۳۱۴). آثار سمرقند، مجله ارمغان، شماره ۱۷۳، ص۶۶۸.
فرای و همکاران. (۱۳۸۱). تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
فکرت، محمدآصف. (۱۳۶۳). فهرست نسخ خطی قرآن، مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی.
کاشفی، محمدرضا. (۱۳۸۹). تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران: انتشارات زلال کوثر.
گروسه، رنه. (۱۳۶۸). امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
مورگان، دیوید. (۱۳۷۳). ایران در قرون وسطی، ترجمه عباسی مخبر، تهران: انتشارات طرح نو.
ولایتی، علی اکبر. (۱۳۸۲). پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
ورجاوند، پرویز. (۱۳۵۷). تمدن های پیش از تاریخ آسیای میانه(ماوراءالنهر)، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۷۷، ص۲۰۷.
لسترنج، م. (۱۳۶۷). جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد احسن. (۱۳۶۱). التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، انتشارات شرکت مولفان و مترجمان.
یزدی، شرف الدین علی. (۱۳۳۶). ظفرنامه، به کوشش محمد عباسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب. (۱۳۴۳). البدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Köprülü, Mehmed Fuad. (2006). **Early Mystics in Turkish Literature**, *Rutledge, pp.-7 8*